

# The Splitting of the Moon (Shaqq al-Qamar) in the Shiite and Sunnite Interpretations: a Critical Study



Sayyed Moḥammad 'Alī Ayāzī

Professor of Shiite Seminary School of Qom &  
Assistant professor of *Qur'an* and Hadith Studies, Science and Research Branch of Tehran,  
Islamic Azad University, Tehran, Iran (sma. aiazi@gmail. com)

## Abstract

Many words have been said about the proof of the Prophet Muhammad's prophethood through sensory miracles. Among them is the story of Shaqq al-Qamar as a miracle of the Prophet Muhammad (PBUH) in Surah al-Qamar, one of the "Al-Makki al-Awā'il" Suras. The main basis of believing in Shaqq al-Qamar, which is reflected in the interpretations, is a sentence from the *Qur'an* itself: "The Hour approached and the the moon separated", which is mentioned in Asbāb al-Nuzūl narrations: this verse was revealed after the moon had split into two halves on the fourteenth night of Dhul-Hijjah. But these narrations of the reasons for the descent are multiple and have been narrated with different and surprising themes. For this reason, some scholars criticized the narrations and turned to denying the reports of Shaqq al-Qamar. Basically, these scholars, despite the existence of the *Qur'an* as an intellectual āya (sign of God), did not see the need for such a sensual miracle as Shaqq al-Qamar. However, Shaqq al-Qamar has been also criticized by contemporary commentators in more documented form and with more diverse evidences. These exegetes said that these narrations are in conflict with the nature of the *Qur'an's* call to reasoning and its explicit statements in refusing to bring sensory miracles. In this study, we are going to take a look at the statements of the proponents and opponents, state the problems and evidences and problems of accepting the Sun Moon traditions, and finally criticize the theory of the positive and defend the theory of the negative and compare the two views with the validity of the miracle of the *Qur'an*.

**Keywords:** Asbāb al-Nuzūl Narrations, Miracle, The Prophet Muhammad's Miracles, Shaq al-Qamar.

## Original Research

Received: 14/ 11/ 2022, accepted: 15/ 12/ 2022, and published: 15/ 12/ 2022, Pages: 82-111.

Publisher: Mashhad Faculty of University of Quranic Theology and Awareness.

Print ISSN: 2783-5294

Online ISSN: 2783-5308

Open access in web address: <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

DOR: 20. 1001. 1. 52942783. 1401. 3. 1. 4. 7

NOTE: Latin transliteration of the bibliography is included in the final pages of this article.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## نقد و بررسی ادله شق القمر در تفاسیر فریقین

سیدمحمدعلی ایازی

استاد حوزه علمیه قم و استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد علوم و تحقیقات تهران،  
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (sma. aiazi@gmail. com)

### چکیده

در باره اثبات نبوت پیامبر (ص) از طریق معجزه حسی سخن‌های بسیار گفته شده است. از جمله این سخنان داستان شق القمر به مثابه معجزه پیامبر (ص) در سوره قمر از سوره‌های مکی الاوائل است. مبنای اصلی این قول که در تفاسیر بازتاب یافته، آیه‌ای از قرآن در آغاز همین سوره است: «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرَ». در روایات اسباب نزول آمده است این آیه پس از دو نیم شدن ماه در شب چهاردهم ماه ذی‌الحجه نازل شد. این روایات اسباب نزول چندگانه اند و با مضامین مختلف و شگفت‌انگیز نقل شده‌اند. به همین دلیل عالمانی به نقد آن‌ها پرداخته، و به انکار اخبار شق القمر روی آورده‌اند. این عالمان اساساً با وجود قرآن که آیه‌ای عقلی است، ضرورتی برای این دسته از معجزات حسی قائل نبوده‌اند. از جمله این عالمان می‌توان ابراهیم بن سيار نَظَّام، عمرو بن بحر جاحظ، هشام بن عمرو فوطی، و ابوبکر اصم را یاد کرد. اینان از جمله اولین کسانی هستند که در اوایل سده ۳ق قصه شق القمر را انکار کردند. با این حال، این بحث در سده‌های متأخرتر از سوی مفسران پرشمار شیعه و سنی به شکل مستند و با ادله متنوع‌تری نقد شده است. این مفسران گفته‌اند روایات شق القمر با صراحت بیان قرآن در امتناع از آوردن معجزات حسی تعارض دارد. در این مطالعه بناست نگاهی به اقوال موافقان و مخالفان بیندازیم، مسائل و ادله و مشکلات پذیرش روایات شق القمر را بیان کنیم، و در نهایت به نقد نظریه مثبتان و دفاع از نظریه منکران و نسبت دو دیدگاه با جاوادانگی معجزه قرآن بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: روایات اسباب نزول، معجزات پیامبر، شق القمر.

### مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۳ش، پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۴ش، نشر: ۱۴۰۱/۹/۲۴ش، صفحه ۸۲ تا ۱۱۱.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی مشهد)

شاپای چاپی: ۵۲۹۴-۲۷۸۳

شاپای الکترونیکی: ۵۳۰۸-۲۷۸۳

دسترسی آزاد: پایگاه اینترنتی <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

DOR: 20. 1001. 1. 52942783. 1401. 3. 1. 4. 7



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## درآمد

در مرحله نخست از نزول **قرآن کریم**، بارها از معجزات پیامبران با لفظ آیه یاد می‌شود و منظور نیز آیات و نشانه‌های معجزه‌گونه خدا، شامل هرگونه عملی خارق‌العاده است که علامت و نشانه فعل خدا باشد. روی دادن این کارها گاه برای اثبات صحت ادعای پیامبران، و گاه برای نشان دادن قدرت الهی در نزول نعمت یا زوال آن است. از این رو، آیه خدا الزاماً دلیل برای اثبات نبوت نیست؛ اما دلیل بر خارق‌العاده و الهی بودن کار است.

درباره اثبات نبوت پیامبر (ص) در میان مسلمانان این اتفاق نظر وجود دارد که **قرآن آیت** رسالت است و خود **قرآن** بارها و به تعبیرهای گوناگون این را بازگو، و به آن تحدی کرده است. ابن رشد در کتاب **الكشف عن مناهج الأدلة في عقائد الملة** بیان می‌کند که در میان مسلمانان نخستین مسئله اثبات نبوت از طریق اقناع و ایمان به **قرآن** بوده است (بنگرید به: خراسان، **مزیل اللبس**، ۳۲). با این حال، از سده ۳ق به بعد روایاتی نقل شده‌اند که در آنها به معجزاتی حسی استناد می‌شود. از جمله این موارد داستان شق القمر است.

به نظر می‌رسد بخشی از این ادبیات جدلی در واکنش به نزاع‌های مسیحی در اقرار **قرآن** به وجود معجزات موسی و عیسی (ع) است. با این حال، این پرسش مطرح می‌شود که آیا آوردن معجزه حسی و در همه صورت آن برای پیامبر (ص) ضرورت است؛ و اگر چنین است، چرا در **قرآن** آن گونه که از معجزات و آیات پیامبران پیشین — هم چون موسی و عیسی (ع) — سخن می‌رود، به وقوع چنین معجزه‌ای استناد نمی‌کند و نمی‌گوید شق القمر سند نبوت من است؟ چرا حتی در برابر مخالفان که درخواست آیه و بینه می‌کردند، باز پیامبر از این امتناع می‌کند که شق القمر را هم چون مستند ادعای نبوت خود بیان کند؟

به عکس می‌بینیم که در برابر این پرسش که چرا **قرآن** آیات تکوینی همانند معجزات پیامبران پیشین نمی‌آورد پاسخ داده می‌شود: سبب آن است که مخاطبان پیامبر (ص) نیز، هم چون امت‌های گذشته این گونه معجزات را باطل و بازیگری می‌دانستند: «وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ» (روم/ ۵۸). بر این اساس، جا دارد پرسیده شود که چرا پیامبر (ص) نیز — همانند آنچه **قرآن** درباره طلب معجزه از موسی (ع) و پاسخ او با ارائه

معجزه گزارش می‌کند (بنگرید به: یونس/ ۸۱؛ اعراف/ ۱۰۶) — پس از دعوت خود با اشاره به معجزه شق القمر تحدی نکرد.

## طرح مسئله

تردیدی نیست که گرانیگاه مخالفت قرآن با معجزه حسی آوردن پیامبر (ص) در دسته‌ای از آیات، امور خارق‌العاده حسی بوده است که برخلاف انبیاء گذشته با درخواست یا بدون درخواست، خدا به او می‌گوید: بگو ای پیامبر که غیب فقط به خدا اختصاص دارد و تو فقط هشداردهنده‌ای. بگو آیا من جز بشری فرستاده هستم؟ با مرور آیات فراوانی از قرآن می‌توان دریافت که در این کتاب تمایلی به آوردن اعجاز حسی برای پیامبر (ص) دیده نمی‌شود. برای نمونه، قرآن تجربه برخورد امت‌های پیشین به‌ویژه بنی اسرائیل را با معجزات حسی پیامبران یادآور می‌شود:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (بقره/ ۱۱۸).

**ترجمه:** افراد نادان گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟» کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند. دل‌ها [و افکار] شان به هم می‌ماند. ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم.

در آیه دیگر بی‌نیازی پیامبر (ص) به معجزه‌ای حسی را بیان، و از زبان مخالفان نقل می‌کند:

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (هود/ ۱۲).

با این همه، در دوره‌ای پس از عصر نزول، کتاب‌هایی با عنوان «دلایل النبوه» و در اثبات این معجزات و نقل‌های شگفت‌انگیز از این کارهای خارق‌العاده نوشته شده است.

سخن این نیست که پیامبران، و از آن جمله پیامبر اکرم (ص)، نمی‌توانند کارهای خارق‌العاده بیاورند؛ سخن این است که آیا این کارها اتفاق افتاده، پیامبر (ص) برای اثبات نبوت خود به آن متوسل شده، و از نظر تاریخی و حدیثی وقوع آن‌ها به اثبات رسیده است؟ از سوی دیگر، این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که گرایش به معجزات حسی در میان عالمانی که

به این امور اهمیت می‌دهند و مردم عادی که سروکاری فراوان‌تر با حس دارند رونق دارد. در نتیجه، استناد به معجزات حسی شهرت گسترده‌ای در میان مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، پیدا کرده است. عموم مسلمانان به این تمایل داشته‌اند که بگویند پیامبر (ص) افزون بر قرآن، معجزات دیگری چون شق القمر، ردُّ الشمس و سخن گفتن سنگ‌ریزه داشته است (خرسان، مزیل اللبس، ۲۱-۳۶).

عموم مسلمانان اذعان دارند که معجزه اصلی و جاودانه پیامبر (ص) قرآن است که اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد. باین حال، از خود نمی‌پرسند با وجود استنکار فراوان قرآن از ارائه معجزات حسی (بنگرید به: اسراء/ ۸۹-۹۳؛ نیز بنگرید به: انعام/ ۱۹۰، ۱۱۰؛ عنکبوت/ ۵۰)، چرا باید با استناد به اخبار آحاد و ضعیف بر آن اصرار ورزید. در مطالعه کنونی بنا داریم مشکلات اعتماد به این نقل‌ها را بازنماییم. می‌خواهیم بدانیم که اولاً، چه اندازه می‌توان پذیرفت آیه آغازین سوره قمر دلالت بر وقوع شق القمر داشته باشد؛ ثانیاً، پذیرش دلالت آیه یادشده بر وقوع شق القمر چه اندازه با دیگر شواهد قرآنی و روایی قابل جمع است؛ ثالثاً، معنای درست آیه یادشده چیست.

در کوشش برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست آیات مرتبط با بحث، و سپس اقوال مفسران را مرور خواهیم کرد. در نهایت نیز به نقد و بررسی ادله موافقان شق القمر خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد با مرور آراء موافقان و مخالفان شق القمر در اهم تفاسیر شیعیان و اهل سنت پاسخ درست پرسش‌های یادشده تبیین خواهد شد؛ زیرا اثبات ادعای وقوع شق القمر از دو حال خارج نیست؛ یا مستند به قرآن و الفاظ این سوره قمر است، یا مستند به روایاتی در بیان شأن نزول آیه و تطبیق آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر» با سبب نزول، و اعتقاد به نزول آیه پس از این حادثه. هرکدام از این دو سنخ مستندات نیازمند بررسی ادله است.

## (۱) نقد تفسیری استناد به قرآن

در گام نخست، بنا داریم دلالت آیات قرآن به وقوع شق القمر را بررسی و نقد کنیم.

### (۱-۱) تفاوت سطح استناد

صرف نظر از روایاتی که در منابع تفسیری نقل شده است، اگر اثبات معجزه حسی پیامبر

(ص) مستند به خود قرآن باشد، باید نخست به این نکته توجه داشت که سند قرآن متواتر است و حدیث غیر قطعی است. پس باید به همه نکات ادبی و بیانی قرآن توجه کرد. از این منظر، آمدن و نیامدن کلمات معنادار و قابل بررسی است. با این توضیح، سخن این است که در تمام آیاتی که قرآن تحدی و سخن از سند رسالت می‌کند، هیچ‌گاه به غیر قرآن برای اثبات رسالت خود مانند پیامبران پیشین تحدی ننموده است.

از آن طرف، هرگاه مشرکان و مخالفان قرآن درخواست معجزه کرده‌اند از پاسخ به خواسته ایشان استنکاف نموده است. بر پایه آیاتی مشرکان از پیامبر (ص) طلب معجزه نمودند و چنین پاسخ شنیدند:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا \* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا \* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (اسراء/ ۹۰-۹۲).

در این مورد آشکارا به خواسته کافران جواب منفی داده می‌شود. در مواردی مشابه نیز می‌بینیم که قرآن صرفاً خواسته ایشان را نقل می‌کند و پاسخی به آنان نمی‌گوید.

وانگهی، مدعیان شق القمر می‌گویند که پیامبر (ص) به درخواست مشرکان شق القمر کرده است؛ در حالی که در این آیات آمده است: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا». بر این پایه، انتظار می‌رود که در مقام تقاضای شق القمر کافران هم همان پاسخ یا پاسخی مشابه داده، یا دست‌کم در پاسخ به برخی درخواست‌ها نیز گفته شود: من قبلاً این خواسته شما را با آوردن شق القمر اجابت کرده‌ام؛ اما شما هنوز ایمان نیاوردید.

پس وقتی در مقام رویارویی با این خواسته‌ها و در موارد مشابه به شق القمر اشاره نکرده و صرفاً گفته است که من تنها فرستاده‌ای از جنس بشر هستم، این نشان می‌دهد که شق القمری روی نداده است که به وقوع آن استناد شود. البته، نمی‌خواهیم بگوییم آوردن معجزه حسی از سوی پیامبر محال است یا کرامت پیامبر چنین اقتضائی ندارد؛ می‌خواهیم بگوییم پیامبر (ص) هیچ‌گاه به غیر قرآن تحدی نکرده، و شاهد این مدعا نیز انبوهی از آیات قرآن کریم است.

## ۲-۱) وجود احتمالات دیگر در دلالت آیه

اگر اثبات شق القمر مستند به قرآن باشد، باید گفت در این زمینه آیه: «وَأَشَقُّ الْقَمَرِ»



صراحتی در وقوع شق القمر در عصر پیامبر (ص) ندارد. در این باره ابن عاشور که از موافقان وقوع شق القمر است اعتراف می‌کند:

خبر انشقاق قمر از مباحث معجزات در کتب سیره و دلائل النبوه شمرده شده است؛ اما از خود آیه استفاده نمی‌شود و آیه تصریحی به وقوعش ندارد (ابن عاشور، *التحریر و التنویر*، ۲۷/۱۶۴).

به بیان دیگر، این آیه حتی از نگاه برخی موافقان آن تصریحی به وقوع شق القمر در عصر پیامبر (ص) ندارد. امکان وقوع یک واقعه مسئله‌ای است؛ و استناد قطعی به آیه‌ای از قرآن بدون استناد به روایات برای اثبات وقوع آن مسئله‌ای دیگر است. اگر به خود سوره قمر مراجعه کنیم و ذهنیت شکل گرفته از طریق دیگری هم چون روایات را در فهم آیه دخالت ندهیم، بحث انشقاق قمر به قرینه سیاق «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» ناظر به آینده و قیامت است؛ چنان‌که بسیاری از مفسران قدیم هم چون حسن بصری، مقاتل بن سلیمان و ابوبکر اصم گفته‌اند (بنگرید به: ماتریدی، *تأویلات اهل السنه*، ۹/۴۴۱)؛ یا هم چنان‌که مفسران متأخرتری مثل ابن فورک چنین رأیی ابراز داشته‌اند (برای مرور اقوال اینان، بنگرید به: خرسان، *مزیل اللبس*، ۴۴).

### ۳-۱) تعارض فهم مشهور آیه شق القمر با آیات دیگر

اشکال دیگر فهم مشهور از آیه نخست سوره قمر این است که مفسران موافق وقوع شق القمر «انشقاق قمر» را حداکثر با معجزه‌ای در عصر پیامبر (ص) تطبیق می‌دهند؛ حال آن‌که این تفسیر از آیه با حدود ۱۸ آیه که به صراحت بیان می‌کند پیامبر (ص) معجزه حسی نخواهد آورد ناسازگار است؛ چنان‌که برخی از مفسران گفته‌اند:

إِنَّ هَذَا لَا يَتَّفِقُ مَعَ الْعَدِيدِ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي نَصَّتْ بِصِرَاحَةٍ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَسْتَجِبْ لِاقْتِرَاحِ الْمُشْرِكِينَ فِي طَلْبِ الْخَوَارِقِ وَالْمَعْجَزَاتِ (فضل الله، من وحی القرآن، ۲۱/۲۷۶).

در آیه ۵۹ از سوره اسراء می‌خوانیم کسانی پیشنهاد معجزه‌ای حسی می‌دهند و خدا دلیل نیاوردن معجزه را چنین بیان می‌کند که چه دلیلی دارد با آن همه معجزات و تکذیب پیامبران باز معجزه‌ای آورده شود: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ». در جای دیگر از قرآن هم آمده است: «وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ

يَرَوُا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف/ ۱۴۶).

در جایی دیگر نیز گفته می‌شود وقتی آیه‌ای همانند قرآن آورده شود دیگر نیازی به آوردن این‌گونه معجزات حسی نخواهد بود:

وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ... أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ (عنکبوت/ ۵۰-۵۱).

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (بقره/ ۱۱۸).

#### ۴-۱) عدم استناد به این داستان

می‌دانیم در ترتیب نزولی سوره‌ها اختلاف است. در ترتیب مصحف ابن عباس و هم‌چنین کتاب *التفسیر الحدیث* محمد عزت دروزه که بر پایه ترتیب نزول آیه‌ها به اجتهاد مؤلف تنظیم شده است، سوره قمر در شمار ۳۷<sup>مین</sup> سوره نازل شده، در *تاریخ قرآن* رامیار در شمار ۳۸<sup>مین</sup>، در ترتیب پیشنهادی نولدکه ۵۱<sup>مین</sup>، در ترتیب پیشنهادی جمال گنج‌های ۴۳<sup>مین</sup>، و اگر مطابق دیدگاه مهدی بازگان طول کلمات مبنا دانسته شود در جایگاه ۴۹<sup>مین</sup> سوره نازل شده خواهد بود؛ در حالی که سوره‌هایی که در آن‌ها درخواست معجزه دوباره شده است همگی در ترتیب نزول جایگاهی بالای ۷۰<sup>مین</sup> سوره را دارند.

در آیاتی مانند آیات سوره هود یا سوره‌های یونس و اسراء چنین حکایت می‌شود که مشرکان از پیامبر (ص) درخواست معجزه حسی کرده‌اند. اگر پیش از چنین درخواست‌هایی مقارن با نزول سوره قمر — که از نظر ترتیب نزول بر آن‌ها مقدم است — پیامبر (ص) معجزه‌ای هم چون شق القمر به ایشان نشان داده بود، نه تنها لازم می‌آمد که با شنیدن خبر چنین معجزه عظیمی در شهر مکه دوباره دیگر کسی درخواست معجزه حسی نکند؛ بل که لازم می‌آمد که قرآن خود به وقوع چنین معجزه‌ای اشاره کند و از این بگوید که ما پیش از این معجزه آورده‌ایم و شما مشرکان باز هم ایمان نیاوردید؛ نه این که اصل تقاضای معجزه با پاسخ منفی روبه‌رو شود.

گذشته از این، بر پایه آیات فراوانی از قرآن می‌توان دریافت که بنای خدا بازمودن معجزه حسی نبوده است. گاه در توضیح این مبنا تجربه رویارویی امت‌های پیشین به ویژه بنی اسرائیل با نشانه‌های خدا بازگو می‌شود:

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آل عمران/ ۱۸۳).

در این آیه گفته می‌شود بنی اسرائیل بهانه جویانه برای ایمان آوردن خود معجزه‌ای مثل آتش گرفتن قربانی را طلب می‌کردند؛ بعد گفته می‌شود اگر به‌راستی تنها سبب ایمان نیابردنشان ندیدن چنین معجزاتی است، چرا وقتی پیامبران پیشین چنین معجزاتی ارائه کردند باز ایشان ایمان نیابردند. به بیان دیگر، در قرآن بر این تأکید می‌شود که مشکل بی‌ایمانان این نیست که نشانه‌های خدا برای شناخت او کم است؛ مشکل جای دیگری است و در این شرایط معجزات حسی نمی‌توانند سودی برسانند؛ چنان‌که در گذشته هم سبب ایمان این بهانه جویان نشده‌اند. برخی از آیات قرآن دلالت بر این معنا دارند که هر وقت پیامبر (ص) مطلبی الهی بیان می‌کرد و معارفی را عرضه می‌داشت، مشرکان بهانه جویانه درخواست معجزه آن هم از سنخ معجزات انبیاء پیشین می‌کردند یا سخنان غیبی وی را سحر می‌خواندند و استهزاء می‌کردند:

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ (انعام/ ۱۲۴)؛  
وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (صافات/ ۱۴-۱۵)؛  
فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَىٰ (مدثر/ ۲۴).

## ۲. بررسی شبهات تفسیری آیه

مفسرانی که از وقوع شق القمر دفاع کرده‌اند کوشیده‌اند با استناد به نکته‌هایی در خود آیه اول سوره قمر از این بگویند که حمل آیه بر معنای دیگر ناممکن است. اکنون بنا داریم با نقد مستندات و ادله این مفسران پذیرش این را که آیه بر معنای دیگری دلالت می‌کند آسان‌تر کنیم.

### ۲-۱) ماضی آورده شدن فعل جمله

ممکن است کسی بگوید «انشق القمر» دلالت بر وقوع محتوم رویدادی دارد؛ زیرا به صیغه ماضی ادا شده است. در پاسخ باید گفت که این جمله دو معنا می‌تواند داشته باشد؛ می‌تواند نوعی توکید و انذار از اموری در آستانه قیامت یا همان به اصطلاح «اشراط الساعة» را افاده کند؛ و می‌تواند بر محقق‌الوقوع امری دلالت نماید؛ چنان‌که در تعبیری مثل «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» (انشقاق/ ۱)، «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (تکویر/ ۱-۲)، «أُزْفَتْ

الآزفة» (نجم/ ۵۷) و امثال آن‌ها (بنگرید به: (رحمن/ ۳۷؛ حاقه/ ۱۶) وقوع امری با صیغه ماضی و به معنای آینده شدنی و مُسَلَّم بیان شده است.

به تعبیر دیگر، «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» در مقام بیان آماره‌ای از امارات روز قیامت است؛ روزی که در آن زمین متبدل می‌گردد و غیر از زمین کنونی خواهد شد (ابراهیم/ ۴۸).

چنان‌که مفسران اعصار کهن مانند حسن بَصْرِي گفته‌اند: «هذا الانشقاق بعد النفخة الثانية» (بنگرید به: آلوسی، *روح المعانی*، ۱۴/ ۷۶). براین پایه، تعبیر به ماضی برای بیان محقق‌الوقوع بودن امر است؛ یعنی زمانی که هنوز بحث معجزات در عصر تقابل با مسیحیت در سده ۲ق مطرح نشده است (بنگرید به: کریمی‌نیا، «ریشه‌های تکوین نظریه اعجاز...»، ۱۱۶)، مفسرانی هم چون حسن بصری چنین دیدگاهی را مطرح می‌کنند (نیز، بنگرید به: آلوسی، *روح المعانی*، ۱۴/ ۷۶).

افزون‌براین، «اقتراب ساعت» با «انشقاق قمر» در آینده ربط روشن دارد و به همین دلیل برخی مفسران در مقام تبیین عطف انشقاق قمر براقتراب الساعه گفته‌اند: «قد أصبح لِقْرَبِهِ كَأَنَّهُ واقعٌ فعلاً». از این منظر، انشقاق قمر، اتفاقی است هولناک که در قیامت واقع خواهد شد؛ هم‌چنان‌که در آستانه وقوع قیامت اتفاقات هولناک فراوانی به وقوع خواهد پیوست: «إِنَّ زَلْزَلَةً السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (حج/ ۱). نیز، باید توجه داشت که واو «وانشق القمر» واو معیت یا مصاحبت، و معنای انشقاق قمر هم ظهورش در قیامت پیش چشم مردم است:

فالناس يرونه في هذه الدنيا صفحةً بيضاءً بلوريةً، أشبهُ بالمرآة الصَّيقليةِ ولكنهم يومَ القيامةِ يرونه جِرمًا مُعتمًا، شبيهاً بالأرض... (خطيب، *التفسير القرآني*، ۱۴/ ۶۲۷).

گفتنی است برخی از مفسران که انشقاق را به معنای ماضی واقعی گرفته‌اند رویداد مرتبط با آیه را نه امری محقق‌الوقوع در قیامت، که کسوفی روی داده در زمان پیامبر (ص) دانسته‌اند. از منظر این مفسران، گویی درواقع کسوفی روی داده، اما در تخیل مشرکان ماه دو نیم شده است:

فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ قَدْ حَدَثَ حَسْفٌ عَظِيمٌ فِي كُرَّةِ الْقَمَرِ أَحَدَثَ فِي وَجْهِهِ هَوَّةً لَاحَتْ لِلنَّاطِرِينَ فِي صَوْرَةِ شَقِّهِ إِلَى نِصْفَيْنِ بَيْنَهُمَا سَوَادٌ حَتَّى يُخَيَّلَ أَنَّهُ مُنْشَقٌّ إِلَى قَمَرَيْنِ (ابن‌عاشور، *التحرير والتنوير*، ۲۷/ ۱۶۵).

**ترجمه:** پس ممکن است خسوفی بزرگ در کره ماه روی داده، و در تصویر آن از دید ناظران حفره‌ای ایجاد کرده باشد و در نتیجه چنین به نظر مشرکان رسیده باشد که ماه به دو نیمه تفکیک شده، و میان دو نیمه فاصله‌ای است؛ چنان‌که گویی ماه به دو ماه تبدیل شده است.

براین پایه، تعبیر «انشقاق» در آیه مطابق با واقع است؛ چون در چشم بینندگان شکاف مانند انشقاق است. یک احتمال دیگر نیز با پذیرش پیوند آیه با کسوف می‌تواند همین باشد که چنین کسوفی در آستانه قیامت روی خواهد داد؛ چنان‌که در جای دیگر آمده است:

فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ\* وَخَسَفَ الْقَمَرُ (قیامت/ ۷-۸).

با این همه، این احتمال درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا توصیف قیامت به لفظ ماضی در قرآن فراوان است و نیازی به تأویل آیه نیست.

## ۲-۲) سحرانگاری رویداد مرتبط با آیه

یک استدلال دیگر در دفاع از پیوند آیه اول سوره قمر با وقوع شق القمر را می‌توان در *المیزان طباطبایی* مشاهده کرد. وی چنین استدلال می‌کند که اگر منظور آیه اشاره به شق القمر در عصر پیامبر (ص) نیست و اشاره به رویدادی در آستانه قیامت دارد، پس چرا در ادامه آیه آمده است:

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (قمر/ ۲).

**ترجمه:** و اگر هر نشانه‌ای ببینند [باز] روی می‌گردانند و می‌گویند این سحری است که همواره وجود دارد.

به بیان دیگر، طباطبایی می‌گوید معنا ندارد که بگوییم وقتی در روز قیامت ماه دو پاره شد باز مشرکانی بعد از دیدن شق القمر بگویند این سحری است مستمر. پس چاره‌ای نیست جز این‌که بگوییم شق القمر آیه و معجزه‌ای بوده که واقع شده است تا مردم را به سوی حق و صدق دلالت کند (بنگرید به: طباطبایی، *المیزان*، ۱۹/ ۵۶). از منظر وی، سیاق آیه بهترین دلیل بر این است که مراد از «آیه» همان شق القمری است که روی داده است. مشرکان نیز پس از دیدن وقوع همین نشانه خدا در مقام اعراض برآمده، و گفته‌اند کارهای پیامبر اکرم (ص) به‌سان سحری مستمر است.

از دیدگاه طباطبایی، اگر آیه به روز قیامت اشاره داشت، آشکاری نشانه‌های وقوع دنیا جایی برای چنین اعتراضی باقی نمی‌گذاشت و دیگر معنا نداشت که کافران باز نشانه خدا را سحر مستمر بینگارند (همان‌جا). وی می‌افزاید مقصود از «آیه» در «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا» نیز هر نشانه‌ای از نشانه‌های خداست؛ نه لزوماً آیه‌ای از آیات قرآن؛ زیرا در این‌جا سخن از دیدن نشانه رفته است و اگر مقصود قرآن بود، مناسب بود که به جای دیدن از تعبیری مانند نزول یا امثال آن بهره جوید (همان‌جا).

در پاسخ به این استدلال باید گفت همه آیات آغازین سوره قمر اخبار از وقوع اموری در آینده اند. روش مشرکان این بود که هرگاه پیامی و اخباری از آینده داده می‌شد یا درباره شگفتی قرآن سخن می‌رفت، می‌گفتند این سحر است. این تعبیر در جاهای دیگر هم تکرار شده است؛ بدون آن‌که به معجزه‌های از معجزات پیامبر (ص) اشاره شود:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (سبأ/۴۳).

چیزی که زمینه چنین اعتراضی را فراهم کرده، بیان‌های کلی قرآن درباره قیامت است:

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (احقاف/۷).

از همین رو برخی مفسران درباره نسبت ساحری دادن کفار به پیامبر (ص) گفته‌اند چنین سخنانی بازنماینده نوع نگاهی است که مشرکان به آیه داشته‌اند: «تَتَحَدَّثُ عَنْ طَبِيعَةِ الْمَوْقِفِ الَّذِي يَقِفُونَهُ مِنَ الْآيَةِ إِذَا رَأَوْهَا أَمَامَهُمْ» (فضل‌الله، من وحي القرآن، ۲۱/۲۷۶).

نکته دیگری نیز که در مقام پاسخ به این دیدگاه لازم است به خاطر داشته باشیم این است که برپایه این آیه، مشرکان حتی در آستانه وقوع قیامت نیز به انکار خود ادامه می‌دهند و تغییر رویه نمی‌دهند. برپایه این آیات، آن‌ها وقتی خبر انشقاق ماه در قیامت را شنیدند باز خواهند گفت: این خبر قرآن و آیت او سحری مستمر است. اشاره به این شیوه سخن گفتن مشرکان و کافران و سحر خواندن اخبار مربوط به قیامت را در آیات دیگر قرآن نیز می‌توان دید:

وَلَيْنَ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

(هود/۷).

**ترجمه:** و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این ادعا جز سحری آشکار نیست.

نکته آخر در این باره هم این که کاربرد تعبیر رؤیت برای اشاره به آیات قرآن البته در جاهای دیگر قرآن نیز نمونه دارد. قرآن گاه به صراحت از رویارویی مشرکان با قرآن تعبیر به رؤیت کرده است؛ امری که نشان می‌دهد رؤیت فراتر از دیدن، و به معنای نظر کردن و توجه نمودن به نشانه‌های خدا یا همان آیات قرآن است:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ (انعام/ ۲۵).

### ۳-۲) دیگر اشکالات مطرح شده

ممکن است گفته شود هجده آیه‌ای که در آن‌ها سخن از نیاوردن معجزه می‌رود، درباره معجزات پیش‌نهادی کفار بوده است. این سخن هم درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ادعای شق القمر خودش از قبیل معجزه پیش‌نهادی است. روایاتی که در آن‌ها سخن از شق القمر می‌رود همگی از این می‌گویند که پیامبر (ص) به درخواست مشرکان این معجزه را آورد:

فَإِنْ قَرَيْشًا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً (قمی، التفسیر، ۳۴۱/۲).

سَأَلَ أَهْلُ مَكَّةَ النَّبِيَّ... (صنعانی، التفسیر، ۲۰۷/۲).

اشکال دیگری که باز قابل تصور است این است که گفته شود برخی از آیات قرآن پیامبر اکرم (ص) را دارای «بینات» می‌شناساند و مقصود از چنین بیناتی همان معجزات است: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ (آل عمران/ ۸۶).

به بیان دیگر، تعبیر «بینات» در قرآن برای اشاره به معجزات و امور خارق عادت استعمال می‌شود؛ پس مراد از «وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً» در آیه دوم سوره قمر نیز معجزات است.

چنین استدلالی از چند جهت اشکال دارد. اولاً، برخی از موارد استعمال کلمه بینات

صریح در قرآن است؛ نه معجزات حسی:

وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا...

(یونس/ ۱۵)؛

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ... (حج / ۷۲).

در این قبیل آیه‌ها بحث درباره تلاوت آیات و شنیدن سخن حق است و گفته می‌شود کافران وقتی این آیات را می‌شنوند انکار می‌کنند، به استهزاء می‌گیرند یا سحر می‌انگارند. ثانیاً، در آیه دوم سوره قمر، تعبیر آیه استعمال شده است؛ نه بینه.

بنابراین، با بررسی خود آیه «وَ انشق القمر» می‌توان دریافت که این جمله مرتبط با جمله قبلی «افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»، و خبر از وقوع امری در آینده است. بیش‌تر به نظر می‌رسد مشکل این دسته از مفسران که مفاد آیه نخست سوره قمر را بر شق القمر تطبیق می‌دهند روایات اسباب نزول است. اگر ایشان به خود آیه توجه می‌کردند نه‌تنها درمی‌یافتند که دلالت بر شق القمر در عصر پیامبر (ص) ندارد، بل که آن را صریح در بیان اشراف الساعه می‌دیدند.

### ۳. نقد تفسیری استناد به روایات

بر پایه آنچه گفته شد، مهم‌ترین دلیل قائلان به وقوع شق القمر اخباری است که در کتاب‌های تفسیری و حدیثی نقل شده است. با بررسی ۳۰ تفسیر و با حذف مکررات می‌توان ۲۲ روایت درباره شق القمر یافت. تفسیر طبری جامع‌ترین تفسیری است که این روایات را گردآوری کرده است (بنگرید به: طبری، جامع البیان، ۱۰۳/۲۲ به بعد). اگر در تفاسیر شیعه هم سخن از روایات رفته، بر مبنای اخباری است که در همین آثار تفسیری و حدیثی نقل شده است و طریق مستقلی ندارد. اکنون بنا داریم بازنماییم که این روایات از مشکلات فراوان سندی و دلالتی رنج می‌برند و نمی‌توانند مستند قابل قبولی برای وقوع شق القمر در عصر نزول باشند. از طرفی، به جز یک روایت بحث‌انگیز، هیچ‌یک از این اخبار از پیامبر و معصومین (ع) نقل نشده است. برخی از آن‌ها از صحابه، و برخی هم از تابعین نقل شده‌اند. پس از نگاهی درون‌دینی نمی‌توان آن گزارش‌ها را هم‌چون حدیث معصومین (ع) و در حکم روایات اسباب نزول تلقی می‌گردد.

#### ۱-۳) روایات در منابع شیعی

در منابع روایی مختص شیعیان سه روایت درباره شق القمر نقل شده است؛ از این سه، دو روایت – یکی مرسل و دیگری با راویان مجهول – در تفسیر قمی نقل می‌شود، سومی هم



روایتی از راویان مجهولی است که در *امالی* شیخ طوسی نقل شده است. البته، مفسران شیعه افزون بر این دو روایت، به روایات مندرج در تفسیر طبری هم استناد نموده‌اند. موافقان شق القمر گفته مفسران و محدثان شیعه درباره این اخبار را بدون توقف پذیرفته‌اند (برای نمونه، بنگرید به: طباطبایی، *المیزان*، ۶۱/۱۹). از آن سو، مفسران دیگری نیز این اخبار را از جنس اخبار آحادی می‌دانند که نمی‌توان به آن اعتنا کرد (فضل الله، *من وحی القرآن*، ۲۱/۲۷۷).

روایت مرسلی که علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند این است:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ قَالَ قُرْبَتِ الْقِيَامَةُ فَلَا يَكُونُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا الْقِيَامَةُ وَ قَدْ انْقَضَتِ النَّبُوَّةُ وَالرَّسَالَةُ؛ وَقَوْلُهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ فَإِنَّ قُرَيْشًا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَدَعَا اللَّهَ فَانْشَقَّ الْقَمَرُ بِنِصْفَيْنِ حَتَّى نَظَرُوا إِلَيْهِ؛ ثُمَّ أَلْتَمَأَ؛ فَقَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ أَيْ صَحِيحٌ. وَرُوِيَ أَيْضًا فِي قَوْلِهِ «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» قَالَ خُرُوجُ الْقَائِمِ (قمی، *التفسیر*، ۲/۳۴۱).

افزون بر عدم صحت انتساب کتاب *تفسیر* به علی بن ابراهیم قمی (بنگرید به: ایازی، *المفسرون*، ...، ۲/۵۷۲)، مشکل مهم دیگر طریق روایت از این نقل است. گویا راوی مرسل نقل می‌کند و معلوم نیست چه کسی آن را نقل می‌کند. قول دیگری نیز البته در ادامه نقل شده است که ربطی به این روایت ندارد و می‌گوید مراد از نزدیک شدن ساعت همان خروج قائم (ع) است. البته واضح است که خروج قائم ربطی به شق القمر تاریخی ندارد.

روایت دوم نیز با مشکلات متعددی روبه‌روست:

حَدَّثَنِي يُونُسُ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): اجْتَمَعُوا أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَصْحَابَ الْعَقَبَةِ لَيْلَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالُوا لِلنَّبِيِّ (ص): مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ آيَةٌ فَمَا آيَتِكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مَا الَّذِي تُرِيدُونَ؟ فَقَالُوا إِنْ يَكُنْ لَكَ عِنْدَ رَبِّكَ قَدْرٌ فَأَمْرِ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطِعَ قَطْعَتَيْنِ، فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ (ع) وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُفْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ، فَارْفَعْ رَأْسَهُ فَأَمَرَ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطِعَ قَطْعَتَيْنِ، فَانْقَطَعَ قَطْعَتَيْنِ فَسَجَدَ النَّبِيُّ (ص) شُكْرًا لِلَّهِ وَ سَجَدَ شِيعَتُنَا، ثُمَّ رَفَعَ النَّبِيُّ (ص) رَأْسَهُ وَ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ، ثُمَّ قَالُوا يَعُودُ كَمَا كَانَ فَعَادَ كَمَا كَانَ، ثُمَّ قَالُوا يَنْشَقُّ رَأْسُهُ فَأَمْرَهُ فَأَنْشَقَّ فَسَجَدَ النَّبِيُّ (ص) شُكْرًا لِلَّهِ وَ سَجَدَ شِيعَتُنَا، فَقَالُوا يَا

مُحَمَّدٌ حِينَ تَقْدَمُ سَفَارَتًا مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَنِ فَنَسَأَلُهُمْ مَا رَأَوْا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنْ يَكُونُوا رَأَوْا مِثْلَ مَا رَأَيْنَا عَلِمْنَا أَنَّهُ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ يَرَوْا مِثْلَ مَا رَأَيْنَا عَلِمْنَا أَنَّهُ سِحْرٌ سَحَرْتَنَا بِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»... (قمی، التفسیر، ۳۴۱/۲).

سند حدیث — جدا از مشکلات سندی خود کتاب و انتسابش به علی بن ابراهیم — این گونه است: «حَبِيبُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ الْأَجْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ...». حبیب بن حسن بن ابان آجری که در تفسیر هم چون راوی اول آمده، شخص مجهولی است. درباره او چیزی در کتب رجالی نقل نشده است. تنها گفته اند نام او در تفسیر منسوب به قمی آمده است (بنگرید به: خویی، معجم الرجال، ۲۰۰/۵).

مامقانی هم درباره او نوشته است:

يُظْهِرُ أَنَّ الْمُعْتَمَدَ مِنْ مَشَائِخِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَمِّيِّ؛ لَكِنْ لَيْسَ لَهُ ذِكْرٌ فِي الْمَعَامِجِ الرَّجَالِيَّةِ، فَهُوَ مُهْمَلٌ (مامقانی، تنقيح المقال، ۳۷۷/۱۷).

ترجمه: محمد بن هشام یا مجهول یا عامی است. محمد هم در سند مشخص نیست که کیست و یونس که گویا یونس بن عبدالرحمان باشد، در این طریق روشن نیست.

پس این روایت ضعیف و غیرقابل استناد است؛ آن هم در سخن از مسئله‌ای به این مهمی که پذیرش آن جز با تکیه بر روایات معتبر امکان‌پذیر نخواهد بود.

نکته دیگر این که این روایت افزون بر مجهول بودن روایانش، مطلب بی معنایی را هم ذکر می‌کند. برپایه این روایت وقتی پیامبر (ص) شق القمر کرد خود او به همراه شیعیان ما (؟) سجده کردند: «فَسَجَدَ النَّبِيُّ وَ سَجَدَ شِيعَتُهُ». به طبع کاربرد تعبیر «شیعیان امام صادق (ع)» در هنگام بروز واقعه‌ای در مکه و در اوائل بعثت پیامبر (ص) معنا ندارد.

آخرین روایت مندرج در منابع شیعی درباره شق القمر نیز روایتی است که ابن عقده، محدث زیدی فرقه جارودی (درگذشته ۳۳۲ق) با وساطتی از جعفر بن محمد بن عیسی اشعری، عالم شیعی نیمه نخست سده ۳ق روایت می‌کند و شیخ ابن عقده یعنی شریف ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن حسن حسینی نیز در طریق روایت مجهول است:

أخبرنا ابن الصلت، قال: حدثنا ابن عقدة، قال: حدثني علي بن محمد بن علي الحسيني، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عيسى، قال: حدثنا عبيد الله بن علي، قال: حدثنا علي بن موسى... عن أبيه، عن جده، عن آبائه، عن عليّ (ع)، قال: إنشق القمر بمكة فلقتين، فقال رسول الله (ص): إشهدوا إشهدوا بهذا (طوسي، الامالي، ۳۴۱).

### ۲-۳) نگاهی به روایات اهل سنت

اما در منابع اهل سنت شاید جامع‌ترین و قدیمی‌ترین تفسیری که روایات شق القمر را گزارش کرده است جامع البیان طبری باشد. او در آغاز آیه را تفسیر می‌کند و بعد به قول خودش ادله تأویل آیه را در تفسیر انفلاق قمر شرح می‌دهد. گویا طبری خودش تردید دارد که چنین واقعه‌ای روی داده باشد؛ زیرا می‌گوید: «کان ذلك - فيما ذكر - على عهد رسول الله (ص) وهو بمكة قبل هجرته إلى المدينة». وی در ادامه می‌افزاید که بر پایه آن چه نقل شده است، کفار اهل مکه از پیامبر (ص) درخواست نشانه‌ای کردند و او انشقاق قمر را به آنان نشان داد تا حجت بر صدق کلام و حقیقت نبوتش باشد. با این حال، وقتی واقعه را دیدند پشت کردند و تکذیب نمودند و گفتند: «هذا سحر مستمر». به همین سبب آیه نازل شد که «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (طبری، جامع البیان، ۱۰۳/۲۲).

طبری در توضیح ادله وقوع شق القمر چند روایت نقل می‌کند که از حیث راویان و محتوا تفاوت‌هایی با هم دارند. این روایت‌ها را می‌توان بر اساس وجوه شباهت‌شان در چند گروه گنجانند. یک دسته این هفت روایت را دربر می‌گیرد:

۱. حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة أن أنس بن مالك حدثهم أن أهل مكة سألوا رسول الله (ص) أن يريهم آية، فأراهم انشقاق القمر مرتين.
۲. حدثنا ابن المثنى، قال: ثنا محمد بن جعفر، قال: ثنا شعبة، قال: سمعت قتادة يحدث، عن أنس، قال: انشق القمر فرقتين.
۳. حدثنا ابن المثنى و الحسن بن أبي يحيى المقدسي، قالوا: ثنا أبو داود، قال: ثنا شعبة، عن قتادة، قال: سمعت أنسا يقول: انشق القمر على عهد رسول الله (ص).

۴. حدثنی یعقوب الدورقی، قال: ثنا أبو داود، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قال: سمعت أنسا يقول: فذكر مثله.
۵. علی بن سهل، قال: ثنا حجاج بن محمد، عن شعبة، عن قتادة، عن أنس، قال: انشق القمر على عهد رسول الله (ص) مرتين.
۶. حدثنی محمد بن عبد الله بن بزيع، قال: ثنا بشر بن المفضل، قال: ثنا سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، عن أنس بن مالك أن أهل مكة سألوا رسول الله (ص) أن يريهم آية، فأراهم القمر شقتين حتى رأوا حراء بينهما.
۷. حدثنا ابن عبد الأعلى، قال: ثنا ابن ثور، عن معمر، عن قتادة، عن أنس، قال: سأل أهل مكة النبي (ص) آية، فانشق القمر بمكة مرتين، فقال: أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشق القمر.

در این ۷ روایت که همه از قتاده به نقل از انس بن مالک نقل شده، شق القمر گاه با تعبیر «مرتین» یاد شده است؛ یعنی ماه دو بار گسسته شد. گاه نیز با تعبیر «فرقتین» یا «شقتین» از آن یاد شده است؛ یعنی ماه یک بار به دو نیمه تفکیک شد. شکل ظاهری نوشتاری این سه کلمه ظاهراً نزدیک به هم است. وجه شباهت دیگر همه این روایات هفت گانه همین است که می‌گویند این اتفاق در مکه و به درخواست و اقتراح مشرکین روی داده است. شش روایت دیگر نیز وضعیت متفاوتی دارند:

۸. حدثنی أبو السائب، قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: انشق القمر وَنَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِنَى حَتَّى ذَهَبَتْ فِرْقَةٌ مِنْهُ، حَلَفَ الْجَبَلُ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): اشْهَدُوا.
۹. حدثنی إسحاق بن أبي إسرائيل، قال: ثنا النضر بن شميل المازني، قال: أخبرنا شعبة، عن سليمان، قال: سمعت إبراهيم، عن أبي معمر، عن عبد الله، قال تفلق القمر على عهد رسول الله (ص) فرقتين، فكانت فرقة على الجبل، و فرقة من ورائه، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): اشْهَدُوا.
۱۰. حدثنی عيسى بن عثمان بن عيسى الرملي، قال: ثنى عمى يحيى بن عيسى، عن الأعمش، عن إبراهيم، عن رجل، عن عبد الله، قال: كنا مع رسول الله (ص)

بمنی، فانشق القمر، فأخذت فرقة خلق (خلف) الجبل، فقال رسول الله (ص):  
اشهدوا.

۱۱. حدثني محمد بن عمارة، قال: ثنا عمرو بن حماد، قال: ثنا أسباط، عن سماك،  
عن إبراهيم، عن الأسود، عن عبد الله، قال: رأيت الجبل من فرج القمر حين انشق.

۱۲. حدثنا ابن حميد، قال: ثنا جرير، عن مغيرة، عن إبراهيم، عن عبد الله قال: قد  
مضى انشقاق القمر.

۱۳. حدثني يعقوب بن إبراهيم، قال: ثنا ابن علي، قال: أخبرنا أيوب، عن محمد،  
قال: نبئت أن ابن مسعود كان يقول: قد انشق القمر.

این ۶ روایت همگی از قول عبدالله بن مسعود نقل شده‌اند. در یک روایت از قول او نقل  
شده است که می‌گوید من با پیامبر در منی بودم که ماه دو نیمه شد، نصف ماه پشت کوه رفت  
و نصف دیگر آن پیش روی ما قرار گرفت. البته این حدیث با نقل‌های دیگر اما با اختلاف نقل  
شده است. دو روایت دیگر هم دیدگاه حذیفه بن یمان، صحابی پیامبر اکرم (ص) را درباره  
شق القمر نقل می‌کنند:

۱۴. حدثني يعقوب بن إبراهيم قال: أخبرنا ابن علي، قال: أخبرنا عطاء بن السائب،  
عن أبي عبد الرحمن السلمی، قال: نزلنا المدائن، فكننا منها على فرسخ، فجاءت  
الجمعة، فحضر أبي، و حضرت معه، فخطبنا حذيفة، فقال: ألا إن الله يقول  
أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشق القمر ألا وإن الساعة قد اقتربت، ألا وإن القمر قد انشق،  
ألا وإن الدنيا قد أذنت بفراق، ألا وإن اليوم المضممار، و غدا السباق، فقلت لأبي:  
أستبقي الناس غدا؟ فقال: يا بني إنك لجاهل؛ إنما هو السباق بالأعمال. ثم جاءت  
الجمعة الأخرى، فحضرنا، فخطب حذيفة، فقال: ألا إن الله تبارك و تعالی يقول:  
أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشق القمر ألا وإن الساعة قد اقتربت، ألا وإن القمر قد انشق،  
ألا وإن الدنيا قد أذنت بفراق، ألا وإن اليوم المضممار و غدا السباق، ألا وإن الغاية  
النار، و السابق من سبق إلى الجنة.

۱۵. حدثنا ابن المثنى، قال: ثنا محمد بن جعفر، قال: ثنا شعبة، عن عطاء بن  
السائب، عن أبي عبد الرحمن قال: كنت مع أبي أبو عبد الرحمن بالمدائن،  
قال: فخطب أميرهم، و كان عطاء يروى أنه حذيفة، فقال في هذه الآية: أَقْتَرَبَتِ

السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ قَدِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ، قَدِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ، الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ، وَ غَدَا السَّبَاقُ، وَ السَّبَاقُ مِنْ سَبَقَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ الْغَايَةُ النَّارُ؛ قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: غَدَا السَّبَاقُ، قَالَ: فَأَخْبَرَهُ.

در این دو روایت گفته می‌شود که حُذَيْفَةُ بْنُ يَمَانَ خطبه‌ای در مدائن خوانده است. محتوای منقول سخن او صراحتی به وقوع انشقاق در عصر پیامبر (ص) ندارد. تعبیر «أَلَا وَإِنَّ السَّاعَةَ قَدِ اقْتَرَبَتِ، أَلَا وَ إِنَّ الْقَمَرَ قَدِ انشَقَّ» نیز می‌تواند بر معناهای مختلفی حمل شود. سه روایت دیگر هم از قول ابن عباس نقل شده‌اند؛ عالمی از نسل صغار صحابه که بی‌تردید خود نمی‌توانسته است شاهد چنین رویدادی باشد:

۱۶. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَسْكَرٍ، قَالَ: ثَنَا عِثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْحَكَمِ، قَالَا: ثَنَا بَكْرُ بْنُ مِزْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنْ عِرَاقٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: انشَقَّ الْقَمَرُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص).

۱۷. حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، قَالَ: ثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي هَنْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: انشَقَّ الْقَمَرُ قَبْلَ الْهِجْرَةِ، أَوْ قَالَ: قَدِ مَضَى ذَاكَ. حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ شَاهِينَ، قَالَ: ثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ بِنَحْوِهِ.

۱۸. حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، قَالَ: ثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ قَالَ: ذَاكَ قَدِ مَضَى كَانَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ، انشَقَّ حَتَّى رَأَوْا شَقِيهَ.

در خود این سه روایت هم هیچ اشاره‌ای به مشاهده ابن عباس نیست؛ بل که تنها گفته می‌شود که شق القمر پیش از هجرت روی داده است. چهار روایت دیگر نیز هست که همگی از قول عالمان عصر تابعین هم‌چون شاگردان ابن عباس نقل شده‌اند:

۱۹. حَدَّثَنَا ابْنُ حَمِيدٍ، قَالَ: ثَنَا مِهْرَانُ، عَنْ سَفِيَّانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، وَ لَيْثٍ عَنْ مِجَاهِدٍ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ قَالَ: انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ، فَثَبَّتَتْ فِلْقَةٌ، وَ ذَهَبَتْ فِلْقَةٌ مِنْ وَرَاءِ الْجَبَلِ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «اشْهَدُوا».

۲۰. حدثنا ابن حمید، قال: ثنا مهران، عن أبي سنان، عن ليث، عن مجاهد: انشق القمر على عهد رسول الله (ص)، فصار فرقتين، فقال النبي (ص) لأبي بكر: اشهد يا أبا بكر فقال المشركون: سحر القمر حتى انشق.

۲۱. حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشق القمر يُحْدِثُ اللهُ فِي خَلْقِهِ مَا يَشَاءُ.

۲۲. حدثنا ابن حمید، قال: ثنا سلمة، عن عمرو، عن مغيرة، عن إبراهيم، قال: مضى انشقاق القمر بمكة.

این چند روایت منقول از تابعین نیز همگی اخباری مقطوع و مضطرب است. البته طبری در تفسیر آیه بعد به شواهد دیگر نیز اشاره می‌کند (بنگرید به: طبری، جامع البیان، ۱۰۳/۲۲ به بعد)؛ اما این روایات ظاهراً مستقل در واقع ادامه همین نقل قول‌ها از تفاسیر کهن است و روایات مستقل و جداگانه‌ای با اسانید متفاوت نیست.

### ۳-۳) مشکلات سندی روایات شق القمر

مشکل اولیه استناد به این اخبار برای موافقان همین است که ایشان عموماً برای تشخیص صحت و سقم روایات و به منظور کشف یک واقعه مهم تاریخی، روایات حاکی از آن را نسنجیده، و توجهی به ضعف این روایت‌ها ننموده‌اند. حتی در مواردی نیز که بعضی از این موافقان اندک توجهی به وضعیت شکننده این اخبار نشان داده‌اند (برای نمونه، بنگرید به: آلوسی، روح المعانی، ۷۴/۱۴)، به بررسی فنی و دقیق اسنادها و مدلول آن‌ها نپرداخته‌اند. گویی رواج قصه در اعصار متأخر اسلامی چنان بوده که تبدیل به پیش‌فرضی مسلم گشته است؛ چنان‌که حتی مفسرانی مثل طباطبایی که نسبت به روایات ضعیف حساسیت دارند (برای سخن او در این مقام، بنگرید به: طباطبایی، المیزان، ۵۶/۱۹)، کم‌تر به کیفیت نقل روایت‌ها توجه کرده، یا از مدلول آن‌ها سخن گفته‌اند. اعتقاد به مسئله مهمی مثل وقوع یک معجزه مبتنی بر ثبوت آن در منابع حدیثی است.

به هر روی، برخی از موافقان وقوع شق القمر درباره روایات شق القمر ادعای تواتر کرده‌اند (ابن کثیر، تفسیر، ۴۳۷/۷). برخی گفته‌اند این روایت‌ها متواتر نیست؛ اما نزدیک به تواتر است (طباطبایی، المیزان، ۵۶/۱۹). کسانی هم خبر شق القمر را خبری را مستفیض دانسته‌اند

(خرسان، *مزئیل اللبس*، ۱۴۷). با این حال، بی شک این روایات نه متواتر است، نه مستفیض (بنگرید به: قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ۱۷ / ۲۵؛ آلوسی، *روح المعانی*، ۱۴ / ۷۴؛ قاسمی، *محاسن التأویل*، ۸۷ / ۹).

در خبر متواتر شرط است که تعداد راویان از نظر کثرت به حدی باشد که عادتاً تبانی همه آنها بر دروغ محال باشد. هم چنین، لازم است که علم راویان به مضمون خبر از روی حس باشد نه حدس؛ یعنی آنچه را دیده یا شنیده‌اند روایت کنند. نقل این حکایت را می‌توان محدود به چند نفر کرد، مثل انس بن مالک و ابن عباس و ابن مسعود. هشت روایت از این روایات از قتاده به نقل از انس بن مالک رسیده است. پنج روایت هم از ابن عباس، و سه روایت هم از مجاهد بن جبر تابعی بدون استناد به صحابه و مقطوع است. پس این روایت‌ها چنان کثرتی در نسل صحابه ندارد که تبانی بر دروغ بودن آن محال باشد.

این روایت‌ها از جنس حدیث مستفیض هم نخواهند بود. حدیثی مستفیض است که تعداد راویانش در هر طبقه پرشمار باشد. حکایت شق القمر در طبقه صحابه تنها از سه نفر نقل شده است که اغلب آنها نمی‌توانند خود شاهد قصه بوده باشند: انس بن مالک و ابن عباس در کودکی خود و در دوران حضور پیامبر (ص) در مدینه توفیق صحبت ایشان را یافته‌اند و به طبع نقل حسی از واقعه ندارند.

روایات دیگر نیز مشکلات بیش‌تری دارند. بیش از ده خبر از تابعین — یعنی قتاده، مجاهد، ضحاک بن مزاحم و سفیان ثوری و امثال این افراد — بدون استناد به شخصی از نسل صحابه و به نحو مرسل نقل شده است. به بیان دیگر، از میان این ۲۸ خبر، تنها روایات ابن مسعود است که می‌تواند حاکی از مشاهده‌ای مستقیم انگاشته شود. پس چنین گزارشی حداکثر می‌تواند خبر واحد انگاشته شود. اخبار ابن عباس، انس بن مالک و دیگران همگی اخباری است که در آنها تواطی بر کذب ممکن است و مستفیض هم نیست. پس ارزش سندی برای اثبات چنین داستانی عظیم و خارق‌العاده‌ای ندارد. با خبر واحد، حتی خبر واحد صحیح، نمی‌توان وقوع داستانی با این عظمت را پذیرا شد.



## ۴. مشکلات دلالت اخبار شق القمر

از حیث دلالت نیز، خود این اخبار آحاد آشفتگی و تناقضات بسیار دارند.

### ۴-۱) اخبار کسانی که شاهد وقوع نبوده‌اند

این روایات اخباری از غیر معصومین (ع) است؛ آن هم خبری از حادثه‌ای شگفت‌انگیز، یعنی دو قطعه شدن ماه، و سپس — بر پایه مضمون برخی از این روایت‌ها — قرار گرفتن ماه در جیب و یقه یا روی این کوه و آن کوه جای گرفتن آن. پذیرش چنین امور تعبدی نیست؛ زیرا — چنان‌که عموم متکلمان گفته‌اند — مسائل تاریخی و عقائد دینی با خبر واحد اثبات نمی‌شوند. خبر واحدی قابل استناد است که درباره عملی تعبدی مثل احکام شرعی فرعی باشد؛ آن هم مشروط بر صحت و اعتبار آن خبر. وانگهی، اثبات وقوع امری خارق‌العاده مثل دو شقه شدن ماه باید آن‌چنان مستندات واضح و قطعی داشته باشد که شائبه‌ای در صحت آن ایجاد نکند.

معقول نبودن این اخبار از مشکلات مهم دلالت این اخبار است. توصیف دو نیمه شدن ماه توسط کسانی که یا خودشان در آن تاریخ حیات نداشته یا در سن کودکی بوده‌اند، آن هم با بیاناتی که بیش‌تر گویای تصورات خیالی ایشان است؛ نه واقعیات عینی، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. انس بن مالک که ۶ خبر از او نقل شده، ۱۰ ساله بوده که پیامبر به مدینه آمده، و او هرگز در مکه نبوده است (ابن‌اثیر، *اسد الغابه*، ۱/ ۱۹۳). کسی که خودش در هنگام نقل این داستان حضور نداشته است چه‌گونه می‌تواند گزارش مستقیم از حادثه‌ای در مکه بدهد؟

به‌همین ترتیب، از ابن‌عباس چهار خبر نقل می‌شود که او هم در زمان هجرت پیامبر سه‌ساله بوده (همان، ۳/ ۲۹۶)، و نمی‌توانسته است شاهد وقوع این قضیه در مکه باشد. دو حدیث دیگر هم از عبدالله بن عمر نقل می‌شود که او هم در مکه کودکی بیش نبوده است. چند خبر هم از جُبیرِ بْنِ مُطَعَم (درگذشته حدود ۵۹ق) به نقل از پدرش روایت شده است. می‌دانیم که مطعم پدر جبیر نیز ۷ ماه پیش از غزوه بدر از دنیا رفته بوده، و اسلام آوردن پسرش جبیر هم پس از صلح حدیبیه روی داده است (ابن‌اثیر، *اسد الغابه*، ۱/ ۳۹۸). پس خبر او متأخر از حادثه، و از قبیل نقل صغار از کبار است.

همین مشکلات سبب می‌شود کسانی از موافقان وقوع شق القمر اذعان کنند که پذیرش

برخی از منقولات این اخبار با مشکلات جدی روبه‌روست:

إن منهم من لم يحضر ذلك كابن عباس؛ فإنه لم يكن مولودا إذ ذاك و كأنس فإنه كان ابن أربع أو خمس بالمدينة (آلوسی، روح المعانی، ۱۴/ ۷۴).

#### ۲-۴) تناقض محتوایی

مشکل دیگر این اخبار تناقض محتوایی آنهاست. در خبر ابن مسعود گفته می‌شود این رویداد در ایام ایام حج و در منطقه منا اتفاق افتاده است و مشرکان هم حاضر در آنجا، و در کنار پیامبر (ص) بوده‌اند. در خبر ابن عباس گفته می‌شود می‌گوید این رویداد در شهر مکه و پس از معجزه‌خواهی اخبار یهود روی داده، و چون ماه تکه شده، یکی از دو قطعه آن بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه جای گرفته است:

جَاءَتْ أَحْبَارُ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: أَرْنَا آيَةً حَتَّى نُؤْمِنَ فَسَأَلَ النَّبِيَّ (ص) عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً فَأَرَاهُمُ الْقَمَرَ قَدْ انشَقَّ فَصَارَ قَمَرَيْنِ أَحَدُهُمَا عَلَى الصَّفَا وَالْآخَرُ عَلَى الْمَرْوَةِ قَدَرٌ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمَا ثُمَّ غَابَ الْقَمَرُ فَقَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (ابونعیم، دلائل النبوه، ۲۸۰).

یا بر پایه روایتی دیگر به نقل از ابن عباس، قطعه‌ای از آن بر کوه ابوقبیس، و قطعه‌ای دیگر هم بر کوه قُعَیقَعان افتاد (ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ۲۷/ ۱۶۳). در روایات دیگر نیز تعبیر متفاوت دیگری می‌توان دید: «تَفَلَّقَ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَرَقَّتَيْنِ فَرَقَةً عَلَى الْجَبَلِ وَ فَرَقَةً دُونَهُ» (طبری، جامع البیان، ۲۲/ ۱۰۵).

همین مشکلات سبب شده که مدافعان نقل این داستان به توجیه این روایات برآیند. البته این مدافعان در هر حال عاجز از تفسیر این هستند که چه‌گونه ممکن است ماه روی کوه ابوقبیس و نصف دیگرش روی کوه قُعَیقَعان یا نیمی روی کوه صفا و نیم دیگر بالای کوه مروه قرار گیرد و چنین تحول عظیمی تأثیر محسوسی بر زندگی روی زمین ایجاد نکند.

دیگر غرائب مذکور در این روایت‌ها نیز توجیه‌پذیر نیستند؛ غرائبی مثل این که پیامبر (ص) ماه را در جیب خود نهادند و از یقه ایشان بیرون زد: «دخل فی جیب النبی (ص) و خرج من کُمه» (آلوسی، روح المعانی، ۱۴/ ۷۵).

به نظر می‌رسد این راویان خودشان به معنای این خبرهایی گفته‌اند فکر نکردند. کره ماه

چه‌گونه ممکن است که داخل جیب کسی قرار گیرد و قسمت دیگر آن از یقه بیرون بزند؟ نقل چنین سخنانی بیشتر به افسانه‌سرایی‌های کودکانه‌ای می‌ماند که شماری از روایان خواسته‌اند با نقل آن‌ها دین خدا و شخصیت پیامبر اکرم (ص) را به بازی بگیرند؛ البته، اگر انتساب درست باشد و به‌راستی این روایان، و از جمله برخی صحابه، چنین سخنانی گفته باشند. البته، بیش‌تر به نظر می‌رسد این گفتارها خیرسازی‌هایی برای وهن دین و بزرگان دینی است.

در برخی از این روایات نیز، انشقاق قمر با کسوف یکی دانسته شده است؛ حال آن‌که شقه و دونیمه شدن ماه امری واقعی است؛ اما کسوف امری است مربوط به موقعیت ناظر بیرونی.

عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَسَفَ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: سُجِرَ الْقَمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» إِلَى «مُسْتَمِرًّا» (صنعانی، المصنّف، ۳/ ۱۰۴).

غریب آن‌جا است که آلوسی بعد از یادکرد این روایت اشکال می‌کند که کسوف غالباً در شب چهاردهم روی می‌دهد؛ پس چه‌گونه ممکن است هم کسوف و هم انشقاق ماه در یک زمان روی داده باشند؟ بعد البته خود پاسخ می‌دهد که وقوع هم‌زمان این دو پدیده معنی ندارد (آلوسی، روح المعانی، ۱۴/ ۷۵).

فراتر از این‌ها همه، چنان‌که پیش از این هم یاد شد، این روایات معارض باقرآن است. در قرآن کریم بارها آمده است که مشرکان از پیامبر (ص) درخواست معجزه کردند و او امتناع نمود (افزون بر موارد پیش‌گفته، بنگرید به: بقره/ ۱۱۸؛ آل عمران/ ۱۸۳؛ هود/ ۱۲؛ الأنعام/ ۸، ۳۷؛ اعراف/ ۲۰۳؛ یونس/ ۲۰). پیامبر (ص) در پاسخ همواره تأکید می‌کرد که اولاً، نشانه‌های خدا را می‌توان هم در آفاق و انفس و هم در وحی پیامبر اکرم (ص) بازشناخت؛ و ثانیاً، معجزات پیامبران پیشین (ع) هم جز به بهانه‌جویی‌های بیش‌تر و عناد کافران منجر نشده است. گذشته از این‌ها همه، اگر بر طبق روایات شق‌القمر چنین معجزه‌ای از پیامبر اکرم (ص) سر زده بود قطعاً انتظار می‌رفت که پس از نزول سوره‌های بعدی — مثل یونس، هود و اسراء و سوره‌های دیگر که همگی بعد از سوره قمر نازل شده‌اند — به وقوع چنین معجزه عظیمی استناد، و گفته شود که من پیش از این معجزه آورده‌ام؛ و نه این که پیامبر اکرم (ص) به حکم وحی الهی

بگویند من بشر ام و بدون اذن خدا کاری نمی‌توانم انجام دهم؛ یا بگویند من نذیر ام و صرفاً قرار شده است پیامی از جانب خدا را به شما برسانم؛ بل که باید گفته شود من قبلاً معجزه آورده‌ام و شما ایمان نیاورده‌اید.

#### ۳-۴) بی‌تناسبی شواهد وقوع با عظمت واقعه

مهم‌ترین روایت رویداد با تعبیرهای مختلفی از قول ابن مسعود، و به پشتوانه این که وی خود وقوع این رویداد را دیده، نقل شده است. ابن مسعود در ۱۶ سال قبل از بعثت به دنیا آمده، در نوجوانی مسلمان شده، و در سال ۳۲ق درگذشته است (ابن اثیر، *اسد الغابه*، ۳/ ۳۹۴). مسئله آن جا است که خبر واحد نمی‌تواند وقوع چنین امر خارق‌العاده‌ای را ثابت کند. گذشته از آن که اصولاً خبر واحد برای اثبات وقوع مسائل مهم در هستی کارآیی ندارد، پذیرش واقعه‌ای به این عظمت مثل دو نیم شدن ماه امری است که اگر روی بدهد قطعاً شمار بینندگان بسیار فراتر از یک تن خواهد رفت. از همین رو نیز، برخی از مفسران گفته‌اند انشقاق قمر از موضوعاتی است که به جز با خبر متواتر ثابت نمی‌شود و خبر انشقاق از اخبار آحاد است و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد (مغنیه، *التفسیر الکاشف*، ۷/ ۱۹۰).

اگر شق القمری به راستی روی می‌داد، دست کم در همان شهر مکه ده‌ها و بل که صدها نفر آن را نقل می‌کردند و در بخش قابل توجهی از کره زمین هم هزاران نفر وقوع آن را می‌دیدند و درباره‌اش بحث می‌نمودند و منجمان هم آن را گزارش می‌کردند. بی‌تردید هرگاه چنین شده بود کسانی که وقوع حادثه را دیده بودند به کسانی که ندیده بودند، این اتفاق عجیب را به نحو گسترده‌ای بازگو می‌کردند و نقل متواتر حکایت شکل می‌گرفت؛ نه این که چنین حادثه عظیمی به نقلی چنین غریب و متناقض مستند شود.

این استدلال هم البته سخنی است که برخی از مفسران، خود هم، از قول منکران وقوع شق القمر آن را نقل کرده‌اند:

لَوْ وَقَعَ لَنُقِلَ مُتَوَاتِرًا وَ اشْتَرَكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ فِي مَعْرِفَتِهِ وَ لَمْ يَخْتَصَّ بِهَا أَهْلُ مَكَّةَ لِأَنََّّهُ أَمْرٌ مُحَسُّوسٌ مُشَاهَدٌ وَالنَّاسُ فِيهِ شُرَكَاءُ وَالطَّبَاعُ حَرِيصَةٌ عَلَى رِوَايَةِ الْغَرِيبِ (آلوسی، *روح المعانی*، ۷۶/ ۱۴).

مشکل بزرگ دیگر آن است که شق القمر صرفاً واقعه‌ای که رؤیت بشود نیست. قطعاً جدا

شدن دو قطعه از کره‌ای عظیم هم‌چون ماه در یک لحظه تأثیرات فراوانی بر زندگی ساکنان زمین می‌گذارد. وقتی جزر و مد دریاها در اثر نزدیکی و دوری ماه در چرخش خود بر مدارش گرد زمین روی می‌دهد، چه‌گونه ممکن است جابه‌جایی آن سبب هیچ طوفان عظیم یا تحول مشابه دیگری نشود؟ چه‌گونه ممکن است ماه دونیم شود و هر نیمه‌اش آن قدر به زمین نزدیک شود که گمان رود بر کوهی قرار گرفته است؛ اما هیچ تحولی در زندگی زمینیان روی ندهد؟ نمی‌شود توجیه کرد که ممکن است بعضی شقه شدن ماه را ندیده باشند. وقتی چنین امر عظیمی اتفاق افتاد، خیرش همه جا می‌پیچد. گذشته از این، وقتی خدا بخواهد چنین معجزه‌ای را به دیگران بنمایاند، باید چنان گویا و روشن باشد که تردیدی برجای نماند.

از قول قاضی عیاض (درگذشته ۵۴۴ق) در مقام دفاع از وقوع شق القمر نسبت داده می‌شود که گفته است امکان رؤیت ماه برای همه مردم روی زمین به یک اندازه نیست؛ مثلاً برخی از حلول ما نو پیش از دیگران آگاه می‌شوند، گاهی نیز ابری یا کوهی میان ماه و مردم حائل می‌شود و از همین رو در مناطقی کسوف روی می‌دهد و برای دیگرانی کسوف روی نداده است؛ یا برخی چنین کسوفی را جزئی می‌بینند و برخی دیگر آن را کسوفی کامل می‌بینند (خطیب، التفسیر القرآنی، ۱۴/۶۲۹).

چنین تحلیلی از مسئله درست نیست؛ زیرا مسئله چنان‌که گفته شد از جنس خسوف و کسوف نیست و جنس آن هم چیزی از جنس رؤیت یک امر با چشم نیست؛ مسئله وقوع تحولی بزرگ در قمر کره زمین است؛ تحولی که اگر روی بدهد فراتر از دیده شدن، تأثیرات مهمی بر زندگی همه مردم زمین خواهد گذاشت. ضمناً، اتفاقی مثل خسوف یا افتادن سایه خورشید بر ماه از نگاه ناظر زمینی هرگز با چنین رویداد عظیمی قابل قیاس نیست.

از این‌ها همه نیز اگر بگذریم، وقوع چنین انشقاقی در ماه سبب خواهد شد آثار آن در کره ماه قابل رؤیت باشند. اکنون که با مددجویی از تلسکوپ‌های فضایی پیش‌رفته حتی حفره‌های ایجادشده در حدود دو میلیون سال پیش نیز در کره ماه رصد می‌شود، نمی‌توان انتظار داشت هیچ نشانه‌ای از انشقاق ماه دیده نشود.

## نتیجه

بر پایه آن چه گفته شد، پیامبر (ص) سندی برای اثبات نبوت خود به جز قرآن نیاورده، و بنا نیز بر آوردن معجزه‌ای از جنس امور خارق‌العاده حسی نداشته است. معجزه پیامبر (ص) کلام و منطق او ست و از همین رو بارها در برابر درخواست مشرکان از ارائه چنین معجزات حسی امتناع کرده است. افزون‌براین، کوشیدیم نشان دهیم آیه مورد استناد بر دونیمه شدن ماه در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) دلالتی ندارد. روایاتی نیز که خبر از وقوع شق القمر می‌دهند به دلایل مختلف از اعتبار کافی برای اثبات چنین واقعه عظیمی برخوردار نیستند. آیه نخست سوره قمر نیز بر وقوع رویدادی در آستانه قیامت دلالت دارد؛ هم‌چنان که در آیات مختلفی از قرآن کاربرد تعبیر مشابهی به صیغه ماضی را می‌توانیم درباره حوادث مقارن با وقوع قیامت مشاهده کنیم.



## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
- ۳- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ۴- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *دلائل النبوه*، به کوشش محمد رواس قلعه‌جی و عبدالبر عباس، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
- ۵- آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ۶- ایازی، سیدمحمدعلی، *المفسرون: حیاتهم و منهجهم*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ش.
- ۷- ابن اثیر، علی بن محمد، *اسد الغابه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
- ۸- خراسان، سیدمحمد مهدی، *مزیل اللبس فی مسائلتی شق القمر و رد الشمس*، نجف، مکتبه الروضة الحیدریه.
- ۹- خطیب، عبدالکریم، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بیروت، دارالفکر العربی، ۱۴۲۴ق.
- ۱۰- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *التفسیر*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۱ق.
- ۱۱- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، به کوشش حبیب‌الرحمان اعظمی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
- ۱۲- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۰ق.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، به کوشش عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، جیزه، دار هجر، ۱۴۲۲ق.
- ۱۴- فضل‌الله، محمد حسین، *من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۹ق.
- ۱۵- قاسمی، جمال‌الدین بن محمد، *محاسن التأویل*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- ۱۶- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، قاهره، دار الشعب، ۱۳۷۲ق.
- ۱۷- قمی، علی بن ابراهیم، *التفسیر*، به کوشش طیب موسوی جزائری، نجف، مکتبه الهدی، ۱۳۸۶-۱۳۸۷ق.
- ۱۸- کریمی‌نیا، مرتضی، «ریشه‌های تکوین نظریه اعجاز قرآن و تبیین وجوه آن در قرون نخست»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، شماره ۴۶، بهار و تابستان ۱۳۹۲ش.
- ۱۹- ماتریدی، محمد بن محمد، *تأویلات أهل السنة*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.

- ۲۰- خویی، ابوالقاسم، *معجم الرجال*، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۳ق.
- ۲۱- مغنیه، محمدجواد، *التفسیر الکاشف*، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
- ۲۲- مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال*، قم، آل البيت، ۱۴۲۳ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## Bibliography

1. The Holy *Qur'ān*.
2. Abū Nu'aym Iṣfahānī, Aḥmad b. 'Abdullāh, *Dalā'il al-Nubuwwa*, ed. Muḥammad Rawwās Qal'ajī and 'Abdul-Bar 'Abbās, Beirut, Dar al-Nafā'is, 1986.
3. Ālūsī, Maḥmūd b. 'Abdullāh, *Rūḥ al-Ma'ānī*, Beirut, Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 1415 AH.
4. Ayāzī, Sayyid Muḥammad 'Alī, *Al-Mufasssūrūn: Ḥayātubum wa Minbajubum*, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1378 SAH.
5. Faḍlul-lāh, Muḥammad Ḥusayn, *Mīn Waḥy al-Qur'ān*, Beirut, Dār al-milāk, 1419 AH.
6. Ibn 'Ashūr, Muḥammad Tāhir, *Al-Taḥrīr wa Al-Tanwīr*, Beirut, Arabic History Foundation, 1420 AH.
7. Ibn Athīr, *'Usd al-Ghāba*, Beirut, Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī, 1417 AH.
8. Ibn Kathīr, Ismā'il b. 'Umar, *Tafsīr al-Qur'ān al-'Aẓīm*, Beirut, Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 1419 AH.
9. Karīmīnīyā, Morteḍā, "The Origins and Early Development of the Theory of I'jāz al-Qur'ān", *Quranic Sciences and Tradition*, vol. 46, Issue 1, no. 1, August 2013.
10. Khaṭīb, 'Abdul-Karīm, *Al-Tafsīr al-Qur'ānī lil-Qur'ān*, Beirut, Dār al-Fikr al-'Arabī, 1424 AH.
11. Khirsān, Sayyid Muḥammad Maḥdī, *Muzīl al-Labs fī Mas'alatay Shaaq al-Qamar wa Rad al-Shams*, Najaf, Maktaba al-Rawza al-Ḥaydarīyya, 1389 SAH.
12. Khūyī, Abul-Qāsim, *Mu'jam al-Rijāl*, Qom, Markaz-e Nashr-e Āthār-e Shī'e, 1413 AH.
13. Māmaqānī, 'Abdullāh, *Tanqīḥ al-Maqāl*, Qom, Āl al-Bayt, 1423 AH.
14. Māturīdī, Muḥammad b. Muḥammad, *Ta'wilāt Abl al-Sunna*, Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 1426 AH.
15. Mughnīya, Muḥammad Jawād, *Al-Tafsīr al-Kashif*, Qom, Dar al-Kitab al-Islāmī, 1424 AH.

16. Qāsimī, Jamāluddīn b. Muḥammad, *Maḥāsīn al-Ta'wīl*, Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya, 1418 AH.
17. Qummī, ʿĀlī b. Ibrāhīm, *Al-Tafsīr*, ed. Ṭayyib Mūsawī Jazā'irī, Najaf, Maktaba al-Hudā, 1386-1387 AH.
18. Qurṭubī, Muḥammad b. Aḥmad, *Al-Jāmi' Li-Aḥkām al-Qur'ān*, ed. Aḥmad ʿAbdul-ʿAlīm Bardūnī, Cairo, Dar al-Sha'b, 1372 AH.
19. Ṣan'ānī, ʿAbd al-Razzāq b. Ḥamām, *Al-Muṣannaḥ*, ed. Ḥabīb al-Raḥmān A'zam', Beirut, Al-Maktab al-Islāmī, 1403 AH.
20. Ṣan'ānī, ʿAbd al-Razzāq b. Ḥamām, *Tafsīr al-Qur'ān*, Beirut, Dār al-Ma'rifa, 1411 AH.
21. Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr, *Jāmi' al-Bayān*, ed. ʿAbdullah ʿAbdul-Muḥsin Turkī, Giza, Dar Hijr, 1422 AH.
22. Ṭabāṭabāyī, MuḥammadḤoseyn, *al-Mizān*, , Beirut, A'lamī, 1390 SAH.

